

## مصاحبه با داکتر ببرک ارغند نویسنده رومانهای پُر آوازه و ماندگار

در کتابخانه ام مصروف ترتیب کتابهایم بودم که زنگ تلیفونم مرا صدا زد. گوشی را بر داشتم، از گرداننده گان نشریه تازه زادِ «راه آینده» بود. بشارت از نشر اولین شماره خود میدادند. مسرور شدم خواستم تحفه یی به پیشواز این تولدِ میمون پیشکش شان کنم. اما نمیدانستم چی برگِ سبزی تقدیم نمایم. به قفسه کتابهایم نگاهی انداختم، از قضا چشمم به رومانهای همایونی و ماندگار داکتر ببرک ارغند افتاد. با خود گفتم چی تحفه یی گرانبهاتر از یک کنکاش با این نویسنده نامدار کشور و دست به کار شدم. خودم را روی چوکیم جا به جا نمودم و گوشی را برداشتم.

پس از احوالپرسی و عرض نیت، اولین پرسشم چنین بود:

**شما که رُمان نویس هستید، آیا این درست است که رُمان مناسب ترین فرم بیان است؟**

**پاسخ:**

انسانها از دیر زمانیست که با قصه گویی، قصه شنیدن و قصه خوانی آشنایی و انس دارند. قصه نمک زنده گی ما انسانهاست. قصه به مثابه و یا به عنوان هنرِ اثر گذار در راه کارها و کارکردهای آدمیان از اهمیت به سزایی برخوردار بوده است. قصه برای انسانها یک ضرورت بوده و هست. قصه عطش ما را فرو مینشاند، قصه به زنده گی ما راحتی می آورد. اصلاً زنده گی ما انسانها خودش یک قصه است. به ویژه زنده گی دردناک مردم خود ما که در شمار غم انگیزترین قصه های تاریخ جا گرفته است. چرا با این نظر همونوا هستیم که رُمان مناسب ترین فرم بیان است؟ دلیلش روشن است، هر پارچه شعری را که میخوانید گویا یک قصه را خوانده اید، هرتیتری را که تماشا میکنید باز هم قصه یی را دیده اید و اگر تاریخ را ورق میزنید گویا باز هم قصه یی را پی گرفته اید. به این مناسبت میبینیم که ادبیات، بدون قصه، سرفراز نیست. قصه جایگاه مهمی در ادبیات دارد. قصه گسترده ترین، جهانی ترین و مهمترین نوع ادبی در ادبیات جهانی محسوب می شود. اما با یک داستان کوتاه نمیشود که جامعه را در کلیش نشان داد، همانگونه که با یک پارچه شعر و یا یک نمایشنامه نمیشود این مأمول را برآورده ساخت؛

اما رُمان ظرفیت دیگری دارد. با رُمان می شود که نویسنده به صورت گسترده تر در خدمت انسانها قرار داشته باشد. به این خاطر من رُمان را خوبترین فرم بیان میدانم.

**اگر بپرسم که داستان از نظر شما چیست، چی پاسخی خواهید داد؟**

**پاسخ:**

مختصر عرض کنم. برای داستان تعریف مشخص دادن کار نسبتاً دشوار است. چه داستان انواع مختلف و عمر طولانی برابر با حافظه بشریت دارد که شامل فرمهای افسانه، حکایت، روایت، داستان کوتاه، داستان میانه، داستان بلند و رُمان می شود. اگر همه این اشکال را کنار هم بگذاریم و بر آنها اسم ادبیات داستانی نهیم کار ما نسبتاً سهولت می یابد. به نظر من ادبیات داستانی که شامل آثار روایتی و خلاقه منثور میشود، کلاً به روایت و یا روایتهای اطلاق می شود که واقعیتهای زنده گی را در یک فرم زیبا و هنری باز آفرینی میکند. میشود داستان را چهار چوکاتی بدانیم که در آن روایتی به زبان قصه و استتیک بیان شود. اما رُمان روایتهای طولانی را در یک چوکات به زبان قصه بیان میدارد که یک حادثه اصلی مرکزی دارد و حواشی و تعلیقاتی به دور آن محور شکل داده می شوند.

**من هر سه رُمان شما را خوانده ام.** صاحب نظران هم با نقدهای خویش آنها را تول و ترازو نموده اند. عده یی برین باورند که رُمانهای شما یک «حادثه» و خیزشی در ادبیات داستانی ما به ویژه رُمان نویسی بوده است. به گونه مثال سخن سنجی درباره رُمان «پهلوان مراد و اسپ» که اصیل نبود» شما نوشته است: «وقتی این رُمان را می خواندم، حماقتهای انسانی «دن کیشوت» سروانتس، یادم می آمد، عاشقانه ترین لحظه های داستانهای «لرمانتف» جلو چشمم مجسم میشدند، «دن آرام» را پیش چشمانم میدیدم؛ کتاب، مثل یک رودبار همیشه جاری، مثل کاجستان همیشه پدرام، مثل یک غروب پاییزی؛ مثل یک صبح عطر آگین بهاری، مثل آن دریاچه آرام که ماهیهای رقصان کلام در آن شناور اند، مرا با خود می بُرد و غرق در رویاهای نا تمام می ساخت!!»

دانشمند پرمایه یی رُمان «سفر پرنده گان بی بال» شما را، «خوشه های خشم افغانی» (۱) خوانده است و همچنان رُمان پُر آوازه «کفتربازان» شما مقام ویژه یی در ادبیات داستانی ما کسب نموده است؛ در باره رُمان «کفتربازان» در نقد پُر مایه یی از پوهاند داکتر مجاور احمد زیار زبانشناس بی بدیل کشور، آمده است: «هر رُمان داکتر ارغند سرشار از متلها، کنایات، کلمات قصار و اصطلاحات عامیانه رایج در فرهنگ پُربار مردم ماست و همچون آئینه قدنمای چهره حقیقی حوادث و رُخدادهای جامعه ما را انعکاس میدهد و واقعیتهای را باز آفرینی میکند.

یکی از دلایل درخشنده گی نگاشته های داستان نویس کم بدیل، ریالیست و مردم‌گرای ما همین بوده است که کرکترهای شان را عمدتاً از طبقه و لایه پایین و محروم نگهداشته شده از تعلیم و سواد جامعه برگزیده و بنابر این از زبان ساده ولی ناب و اصیل درخور شان بهره کافی جسته است و همان سان که در نقد تراز زبانشناختی (لنگویستیکی) آفرینشهای داستانی معمول است، با پیروی از موازین دیالکتیک شکل و محتوا، مصممانه و آگاهانه در تفکیک تک گوییهای آدمهای گوناگون رمانهایش سعی و تلاش بایسته به خرچ داده است . . . . «  
می شود در مورد این رمانها چیزی بگوئید؟

### پاسخ:

سپاس از صاحب نظرانی که این رمانها را سخن سنجی نموده اند و سپاس از شما که با سخنان مهر آمیز خویش تشویقم نمودید تا این رمانها را بار دیگر و از آن نگاهی که شما مطرح کردید، بخوانم. شاید چنین باشند که شما گفتید. من نمیدانم.

نگارش رمان «پهلوان مراد و اسپه که اصیل نبود» را در سال (۱۳۸۱) آغاز و در سال (۱۳۸۳) به پایان رساندم. این رمان شامل چهار صد و هفت صفحه است. نگارش رمان «کفتر بازان» را طی یکسال (۱۳۸۳ - ۱۳۸۴) به پایان رساندم. این رمان شامل چهار صد و پنجاه صفحه است و «سفر پرنده گان بی بال» را در سالهای (۱۳۸۵ - ۱۳۸۶) در چهار صد و شصت و پنج رویه نگاشته ام.

تا جایی که من اطلاع دارم رمان «سفر پرنده گان بی بال» را زنان کشور بیشتر پسندیده اند و این خود موج تازه ایست از یک خیزش نو. شما برهان این علاقمندی را در چی میبینید؟

### پاسخ:

فکر میکنم بهتر آن بود تا پاسخ این پرسش را از بانوان رنج دیده کشور میپرسیدیم . . . بزرگ مردی در نقدی بر این رمان ابراز داشته است که: زن افغان برای اولین بار در یک اثر داستانی مانند «سفر پرنده گان بی بال» واقعیت تاریخی خود را درمییابد، تارهای تنیده به اطراف خویش را لمس میکند و رمزهای اسارت خویش را باز می یابد. برای اولین بار افیون بی حس سازی خود را به چشم سر میبیند. شجاعت خویش را، فداکاری خویش را و توان و نیروی خویش را در مییابد. «سفر پرنده گان بی بال» زن افغان را از دردش و از ظلمی که بر وی جاری است آگاه میسازد. این کتاب بحران نظام ظالمانه اخلاقیات حاکم، ارزشواره

های کهن آزادی گش را بر ملا می سازد. بر بُنیاد گفتهٔ سخن سنجی فرزانه «سفر پرنده گانِ بی بال» می آموزاند که: «باید مغزهای مردان و زنان را از غبار سربی دیرین سال ایدئالوژیها آزاد ساخت و این آزاد سازی نخست از همه مستلزم برهم زدن مناسبات مادیست که چون دامِ پاگیر و بال گیر بر سر راه هستی اجتماعی گسترده است.» این فرزانه میگوید: «سفر پرنده گانِ بی بال» راه برهم زدن این مناسبات را نشان میدهد. بدون آن که گفتار و نصیحت و سر و کلهٔ نویسنده را کسی ببیند و یا چیزی از وی بشنود. میگویند: هنر سترگ آنست که تمامیت انسان را به روی صحنه بیاورد و «سفر پرنده گانِ بی بال» چنین میکند.

به باور من شاید یکی از دلایلی که زن ستم دیدهٔ افغان را - که زیر ستم چندگانه قرار دارد و جنگ سالاری به خود حق میدهد تا گوشش و بینیش را بُرد و نابخرد مردانی حرمسراهایشان را به دلخواه خویش از آنان انباشته سازند - به مطالعهٔ این اثر مجذوب ساخته است بیان همین آموزه ها باشد.

گاه گاهی در مطبوعات به بحثهای بر میخوریم که تا کنون صرف از یک نگاه به آن پرداخته شده است. سخن بر سر ایدئالوژیک! و غیر ایدئالوژیک! بودن داستانهاست. می شود نظر شما را بپرسم؟

پاسخ :

به عنوان پیش درآمد، به نظر من، لازم است اول بدانیم که خود ایدئالوژی چیست؟ سپس به بحث داستانهای ایدئالوژیک و غیر ایدئالوژیک! بپردازیم. «ایدئالوژی مجموعه یی از نظریات، تعبیرها، تعریفها و احکام و اندیشه هایست که در فرایند زایش، تکوین و تکامل و بلاخر حاکمیت یک طبقه بر طبقهٔ دیگر به منظور توضیح و توجیه حاکمیت خود ارایه میشود.» مسألهٔ مهم این است که گفته ها و احکام از مواضع منافع وضع کننده گان آن مطرح می شود نه مواضع عینیت اجتماعی. بر همین مبناست که ایدئالوژی تعبیر واژگونهٔ واقعیت به نفع وضع کننده گان آن شناخته می شود. وقتی گفته می شود این نوشته ایدالوژیک است یعنی در خدمت طبقه یی قرار دارد و محمل اندیشه یی ویژه است. به گونهٔ مثال وقتی گفته می شود مردم افغانستان، مردم سنتی هستند و تحول را نمیخواهند - به ویژه در همین شب و روز این حکم به صورت گسترده تبلیغ میگردد - و به مناسبات سنتی مذهبی، قومی و قبیله یی خود پای بند است در واقع یکی از احکام ایدئالوژی فرتوت حاکم را ارایه داشته اند، تا جامعه را به همین وضع و حالت اسفبار و رقتبار قرون وسطایی حفظ نمایند. اما در مورد افسانهٔ داستانهای ایدئالوژیک! به نظر من دشوار است در ادبیات داستانی کشور قصه یی غیر ایدئالوژیک (به

مفهوم کلی آن) را خواند، غیر آن که ما معنی و مفهوم (ایدیالوژی) را تعبیر واژگونه کنیم. کافیت بگویم که افغانستان قرن‌ها قبل از پیدایش داستان واره های «جهاد اکبر» نوشته محمد حسین و «تصویر عبرت» عبدالقادر افندی یک کشور با مدنیت اسلامی بوده و قوانین اسلامی در آن جاری بوده است. دوران حاکمیت شاهان مستبد منگنه دیگری برای ایدیالوژیک سازی ادبیات کشور بوده است. بر این بنیاد میبینیم که ادبیات ما از جمله چی آثار هنری، میهنی، چی انقلابی و مقاومت ناگزیر در همین گهواره (ایدیالوژی) آلولو شنیده اند . . . .

**بخشید گپ تان را قطع نمودم.** در تعریف ایدیالوژی گفتید: «ایدیالوژی مجموعه یی از نظریات، تعبیرها، تعریفها و احکام و اندیشه هایست که در فرایند زایش، تکوین و تکامل و بلاخر، حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر به منظور توضیح و توجیه حاکمیت خود ارایه میشود.» میشود توضیح کنید چگونه میتوان به گونه مثال داستانهای مقاومت را که در ضدیت با نظام حاکم و ایدیالوژی وضع شده وی قرار دارد، ایدیالوژیک خواند؟ آیا این گفته تان خلاف بیان بالا نیست.

#### پاسخ:

حالا وضعیت جهان طور دیگر است. قطب بندیها، کار شناخت - ایدیالوژیک بودن - آثار را سهل تر ساخته است. به گونه مثال کشوری (ایکس) را در نظر بگیریم، اگر ایدیالوژی یی در این کشور به حاکمیت نرسد و نویسندگان وابسته اش آثار مقاومت خلق کنند، معنی اش این نیست که این آثار چون وضع کننده گانش در حاکمیت قرار ندارند، فلهدا ایدیالوژیک نیستند. نه اینطور نیست. این آثار ایدیالوژیک استند و در دفاع از منافع وضع کننده اش قرار دارند؛ تنها فرقی در این است که وضع کننده گانش در کشور دیگر حاکم اند. فکر می کنم کشور خود ما طی این سالهای درد و خون نمونه بارزی از برهان این گپ باشد. دیدیم که آثار انقلابی و مقاومت هر دو ایدیالوژیک بودند.

منظورم این است که اگر ما هر مکتب ادبی را ریشه یابی کنیم سر انجام به همین نخلستانی که نامش را ایدیالوژی گذاشته اند، راه باز می کنیم. من با دسته بندی کردن داستانها و به ویژه رمانها به ایدیالوژیک و غیر ایدیالوژیک، اخلاقی و غیر اخلاقی و غیره از قبل موافق نیستم زیرا مایه و سرشت محتوایی یک اثر میتواند به تمام این دسته ها پیوند داشته باشد، به نظر من رمانها را می شود با محک دیگری به گونه مثال خوب بودن و بد بودن آنها از همدیگر سوا کرد، با در نظر داشت محتوا، تکنیک نگارش، پیرنگ داستان، طرح و توطیه و ده ها عنصر اساسی دیگر رماننویسی. به نظر من رمان یک جریان آفرینش طبیعی است که خودش ماهیتش را می سازد. من همچنان به دسته بندی کردن آفرینشگران (به صورت در بست) به ایدیالوژیک و غیر

ایدیالوژیک، مزدور و غیر مزدور، انقلابی و مقاومت و غیره باور ندارم. به نظر من هر اثر یک آفرینشگر به صورت جداگانه و مستقل مطرح است نی این که نویسنده اش کیست و به کجا وابسته است. من جاری ساختن حکم خوب و بد را صرف در مورد هر اثر یک آفرینشگر به صورت مستقل مجاز میدانم. دسته بندی کردن نویسنده گان به «اینچینی» و «آنچنایی» خود یک امر ایدیالوژیک است.

**میشود بپرسم همین اکنون مصروف چی کاری بودید؟**

**پاسخ:**

نگاهی داشتم به آخرین رمانی که نوشته ام.

**می شود در باره آن چیزی بگویید، البته اگر میخواهید.**

**پاسخ:**

چیزی خاصی نیست. نامش «لبخند شیطان» است و در حدود هزار صفحه دارد. امید بتوانم در همین زودیها به چاپش موفق شوم. سپاس از شما.

**سپاس از شما که وقت گرانبهای تان را در اختیار ما گذاشتید.**

**برای داکتر ببرک ارغند نویسنده پرکار و توانای کشور، قلم تواناتر و عمر طولانی آرزو میکنیم.**

(۱) «خوشه های خشم» نوشته اشتاینک برنده جایزه نوبل

بر گرفته از ماهنامه راه آینده شماره اول دسمبر ۲۰۱۰